

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عقل و دین
از دیدگاه ملاصدرا
و برخی فیلسوفان صدرایی معاصر

دکتر عباس نیکزاد

تابستان ۱۳۸۹

نیکزاد، عباس، ۱۳۳۷ -

عقل و دین از دیدگاه ملاصدرا و برخی از فیلسوفان صدرایی معاصر / عباس نیکزاد. - تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶. هشت، ۳۰۶ص. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۱۲۳: فلسفه و کلام؛ ۳)

ISBN: 978-964-7788-65-6

بها: ۲۳۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۳۰۱] - ۳۰۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.

نمایه.

۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹-۱۰۵۰ق. - نظریه درباره دین. ۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹-۱۰۵۰ق. - نظریه درباره عقل. ۳. دین - فلسفه. ۴. عقل. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل. ج. عنوان.

۱۸۹/۱

BBR ۱۱۲۳/۵۹

م۸۵-۴۷۲۱۶

کتابخانه ملی ایران



عقل و دین از دیدگاه ملاصدرا و برخی فیلسوفان صدرایی معاصر

مؤلف: دکتر عباس نیکزاد

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۹

تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۳۲۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵۱-۲۱۱۱۱ (انتشارات: ۰۲۹۰۶۰۳۰)، شماره: ۲۹۰۹۳۱۰، ص. پ: ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱ □ تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، ساختمان انتشارات امیرکبیر، طبقه سوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل،

ص. پ: ۱۴۱۵۵-۶۳۱۹، تلفن: ۳۳۱۱۵۲۸۱، ۳۳۹۲۲۹۵۹، شماره: ۳۳۱۱۸۶۰۲

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهشها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی(ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

الف

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاشهای مؤلف محترم

سپاسگزاری نماید.

ب

S3NIKZAD ۱۳۸۵/۱۲/۶

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱
فصل اول: پیشینه بحث نسبت عقل و دین در تاریخ اسلام	۵
فصل دوم: عقل و دین در مکتب صدرالمتألهین (ره)	۱۱
گفتار اول: مباحث کلی	۱۱
۱. معنای عقل و دین	۱۱
۲. نسبت عقل و دین	۱۳
۳. تحلیل و بررسی	۱۸
۴. فلسفه دین	۲۱
گفتار دوم: نسبت عقل و دین در برخی از آموزه‌های دینی	۲۲
۱. رابطه خدا با جهان و انسان	۲۲
چالشها	۲۲
راه حل	۲۴
۲. علم الهی	۲۶
چالشها	۲۶
راه حل	۲۷
۳. حدوث و قدم عالم	۲۸
چالش	۲۸
راه حلها	۲۹
نقد و بررسی	۳۱
۴. معاد جسمانی	۳۳
چالشها	۳۳

۳۳	دیدگاه ابن‌سینا و نقد آن
۳۵	دیدگاه متکلمین و نقد آن
۳۷	دیدگاه صدرالمتألهین
۴۱	هشدار
۴۲	۵. خلود در عذاب
۴۳	چالشها
۴۴	دیدگاه صدرالمتألهین
۴۶	نقد و بررسی
۴۹	تغییر نظر ملاصدرا
۵۰	دیدگاه علامه طباطبایی
۵۴	۶. سریان درک و شعور و عشق در همه موجودات
۵۶	چالشها
۵۶	یک راه حل و نقد آن
۵۷	راه حل صدرالمتألهین
۵۷	نقد و بررسی
۵۹	پاسخ صدرا و نقد آن
۶۱	دلیلی دیگر و نقد آن
۶۱	دیدگاه علامه طباطبایی و
۶۲	۷. خلقت ارواح قبل از ابدان
۶۳	چالشها
۶۷	راه حل
۶۹	دیدگاه علامه طباطبایی
۷۰	نقد و بررسی
۷۳	یادداشتها
۷۹	فصل سوم: عقل و دین در نگاه علامه طباطبایی (ره)
۷۹	گفتار اول: مباحث کلی
۷۹	۱. معنای عقل
۸۰	۲. نسبت عقل و دین

۸۲	۳. نیاز بشر به دین.....
۸۶	۴. دین و تفکر منطقی.....
۹۲	گفتار دوم: نسبت عقل و دین در برخی از آموزه‌های دینی.....
۹۲	۱. الهیات و معارف دینی.....
۹۳	۲. اثبات وجود خدا.....
۹۶	تحلیل فلسفی.....
۹۹	نقد و بررسی.....
۱۰۱	۳. افعال الهی.....
۱۰۱	نظریه اشاعره و معتزله.....
۱۰۲	نقد نظریه اشاعره.....
۱۰۴	نقد نظریه معتزله.....
۱۰۷	پاسخ به یک اشکال.....
۱۰۸	۴. تکالیف دینی.....
۱۰۸	چالش.....
۱۰۹	راه حل.....
۱۱۲	۵. مجازات اخروی.....
۱۱۵	۶. شفاعت اخروی.....
۱۱۵	چالشها.....
۱۱۶	راه حلها.....
۱۱۸	۷. متشابهات در قرآن.....
۱۱۸	چالشها.....
۱۲۰	راه حلها.....
۱۲۴	۸. جهاد ابتدایی.....
۱۲۵	چالشها.....
۱۲۵	راه حل.....
۱۲۸	۹. برده‌داری.....
۱۲۸	چالش.....
۱۲۹	راه حل.....
۱۳۲	سه سؤال مهم و پاسخ آنها.....

فصل چهارم: عقل و دین در نگاه استاد شهید آیت الله مطهری (ره)	۱۳۵
گفتار اول: مباحث کلی	۱۳۵
۱. نسبت عقل و دین	۱۳۵
۲. اسلام و پرورش عقل	۱۳۷
۳. تجلیات عقل‌گرایی در اسلام	۱۴۱
گفتار دوم: نسبت عقل و دین در برخی از آموزه‌های دینی	۱۴۶
۱. خداشناسی	۱۴۶
الف) حدود توانایی عقل در باب خداشناسی	۱۴۶
پاسخ به دو پرسش مهم	۱۵۰
نقد و بررسی	۱۵۲
ب) ادله اثبات وجود خدا	۱۵۳
برهان صدیقین	۱۶۲
نقد و بررسی	۱۶۴
نکته مهم	۱۷۰
ج) ادله توحید	۱۷۱
دلیل اول و بررسی آن	۱۷۱
دلیل دوم و بررسی آن	۱۷۳
دلیل سوم و بررسی آن	۱۷۳
دلیل چهارم و بررسی آن	۱۷۷
دلیل پنجم و بررسی آن	۱۷۸
دلیل ششم و بررسی آن	۱۸۰
د) سؤالات و شبهات خداشناسی	۱۸۲
شبهه اول و پاسخ آن	۱۸۲
شبهه دوم (با چهار بند)	۱۸۳
پاسخ بند اول	۱۸۴
پاسخ بند دوم	۱۸۶
پاسخ بند سوم	۱۸۷
پاسخ بند چهارم	۱۸۸

۱۸۹	شبهه سوم و پاسخ آن
۱۸۹	شبهه چهارم و پاسخ آن
۱۹۱	شبهه پنجم و پاسخ آن
۱۹۳	شبهه ششم و پاسخ آن
۱۹۵	۲. جبر و اختیار و قضا و قدر
۱۹۵	شبهاتی چند و پاسخ آنها
۱۹۶	شبهه اول و پاسخ آن
۱۹۸	شبهه دوم و پاسخ آن
۲۰۰	شبهه سوم و پاسخ آن
۲۰۴	شبهه چهارم و پاسخ آن
۲۰۶	۳. ختم نبوت
۲۰۶	طرح دو پرسش مهم
۲۰۷	پاسخ پرسش اول
۲۰۹	پاسخ پرسش دوم
۲۱۰	نقد و بررسی
۲۱۳	۴. مجازات اخروی
۲۱۳	شبهاتی چند و پاسخ آنها
۲۱۳	شبهه اول و پاسخ آن
۲۱۵	نقد و بررسی
۲۱۶	شبهه دوم و پاسخ آن
۲۱۶	شبهه سوم و پاسخ آن
۲۱۶	شبهه چهارم و پاسخ آن
۲۱۷	شبهه پنجم و پاسخ آن
۲۱۹	۵. مسائل فقهی
۲۱۹	عقل و فلسفه احکام
۲۲۱	عقل و لوازم احکام
۲۲۲	عقل و تشخیص موارد عدل
۲۲۳	عقل و تطبیق اصول بر مصادیق

عقل و احکام حکومتی	۲۲۴
۶. آموزه‌های اقتصادی اسلام	۲۲۵
۱. عقل و مالکیت فردی	۲۲۵
۲. عقل و ارث	۲۲۷
۳. عقل و حرمت اسراف و تبذیر	۲۳۰
۴. عقل و حرمت ربا	۲۳۰
۵. عقل و دیهٔ عاقله	۲۳۲
فصل پنجم: عقل و دین از دیدگاه استاد مصباح یزدی	۲۳۵
گفتار اول: مباحث کلی	۲۳۵
۱. تعریف عقل و دین	۲۳۵
نقد و بررسی	۲۳۶
۲. نسبت عقل و دین	۲۳۷
نقد و بررسی	۲۳۸
۳. تطابق یا تعارض عقل و شرع	۲۴۱
۴. انکار عقل و ادراکات عقلی و پیامدهای منفی آن در آموزه‌های دینی	۲۴۳
گفتار دوم: نسبت عقل و دین در برخی از آموزه‌های دینی	۲۴۵
۱. توحید در فاعلیت	۲۴۵
چالشها	۲۴۶
راه حل	۲۴۶
۲. صفات خدا	۲۴۸
شبهاتی چند و پاسخ آنها	۲۴۹
شبهه اول و پاسخ آن	۲۴۹
شبهه دوم و پاسخ آن	۲۵۰
شبهه سوم و پاسخ آن	۲۵۲
۳. کمال نهایی بودن قرب به خدا	۲۵۴
۴. قرب به خدا و خوشبختی	۲۵۹
۵. اعجاز	۲۶۰
چالش	۲۶۱

۲۶۱	راه حل
۲۶۴	۶. عبادت
۲۶۵	۷. نیت قلبی
۲۶۹	۸. اخلاق و حقوق
۲۷۰	دیدگاه علامه طباطبایی
۲۷۱	نقد و بررسی
۲۷۲	دیدگاه شهید مطهری
۲۷۲	نقد و بررسی
۲۷۵	فصل ششم: عقل و دین از دیدگاه آیت الله جوادی آملی
۲۷۵	مباحث کلی
۲۷۵	۱. تعریف دین
۲۷۶	نکاتی چند در بحث تعریف دین
۲۷۹	۲. تعریف عقل و کارکرد آن
۲۸۴	۳. حجیت و اعتبار عقل
۲۸۵	شبهاتی چند و پاسخ آنها
۲۸۵	شبهه اول و پاسخ آن
۲۸۷	نقد و بررسی
۲۸۸	شبهه دوم و پاسخ آن
۲۸۹	شبهه سوم و پاسخ آن
۲۹۰	نقد و بررسی
۲۹۱	شبهه چهارم و پاسخ آن
۲۹۲	۴. نسبت عقل و دین
۲۹۸	نقد و بررسی
۲۹۸	دخالت عقل در جزئیات
۲۹۹	نقد و بررسی
۳۰۱	منابع
۳۰۵	نمایه ها

پیشگفتار

یکی از مباحث مهم در کلام جدید، بحث نسبت میان عقل و دین است. اهمیت این بحث بر کسی پوشیده نیست. این بحث از دیر زمان در میان متکلمان، هم در دنیای اسلام و هم در دنیای مسیحیت مطرح بوده است. بحث این است که میان دین و عقل چه نسبتی وجود دارد؟ نسبت تضاد و تعاند یا تلائم و توافق و یا...؟

منظور از عقل در اینجا، همان نیرویی است که باعث تشخیص حق و باطل و خیر و شر است. خداوند در نهاد انسان، قوه‌ای نهاده است که در مسائل نظری، حق را از باطل و در مسائل عملی، خیر را از شر و منافع را از مضار بازشناسی می‌کند. عقل در انسان، نیرویی است که به کمک آن می‌تواند حقایق را بشناسد و مجهولات را از راه معلومات، معلوم کند. کار عقل، ادراک است. متعلق ادراک، گاهی «هست و نیست» است که به آن در اصطلاح «حکمت نظری» می‌گویند و گاهی «باید و نباید و خوب و بد» است که به آن «حکمت عملی» گفته می‌شود.

حجیت و اعتبار عقل، بالذات است؛ نه از طریق عقل اثبات می‌شود و نه از راه نقل. زیرا اثبات آن از طریق خود عقل، نامعقول است چون فرض بر این است که هنوز حجیت آن ثابت نشده، و اثبات آن از راه نقل، دور است، زیرا اعتبار نقل از راه عقل ثابت می‌شود.

دانشمندان زیادی در غرب درباره نسبت عقل و دین یا عقل و ایمان بحث کرده‌اند که از آن جمله می‌توان آکویناس، کی‌یرکگارد، پاسکال، ویلیام جیمز، کالون، کارت بارت، هیوم و مایکل پترسون را نام برد. سه نظریه اساسی در میان نظریه پردازان غربی در باب نسبت عقل و ایمان (دین) مطرح شده است: عقل‌گرایی حداکثری، عقل‌گرایی انتقادی، ایمان‌گرایی محض.

در میان دانشمندان اسلامی نیز در این رابطه اختلاف نظر وجود دارد. اهل حدیث و

حنابله که به سلفیه معروفند، به کلی عقلانی بودن دین و آموزه‌های دینی را منکرند و هر گونه بحث عقلی و چون و چرا در امور دینی را حرام و بدعت می‌دانند. اما فرقه‌های دیگر اسلامی - اعم از معتزله و اشاعره و امامیه - با اختلاف دیدگاه‌ها، به کارگیری عقل و منطق را در اعتقادات و آموزه‌های دینی روا و بلکه لازم می‌دانند.

طرح مباحث عمیق الهی از طرف ائمه اطهار و در رأس آنها حضرت علی(ع)، باعث شد که عقل شیعی از دیرزمان به صورت عقل فلسفی و استدلالی درآید. ذخایر علمی ارزشمندی که از پیشوایان دینی شیعه به جای مانده، باعث شده است که علمای شیعه در مباحث دینی به مباحث عقلی روی آورند. طرح مباحث عقلی و استدلالی در آموزه‌های دینی، در حکمت متعالیه صدرایی به اوج خود رسید. زبان و منطق فلسفی در بیشتر معارف دینی راه یافت. صدرالمتألهین بارها بر هماهنگی و همراهی عقل و دین تأکید دارد تا آنجا که می‌گوید:

عقل و شرع با هم توافق و تطابق دارند. منزه است شریعت پاک حقه الهیه از اینکه احکام و آموزه‌های آن با معارف یقینی ضروری، ناسازگار باشد و نابود باد فلسفه‌ای که قوانین آن با کتاب و سنت سازگار و همراه نباشد.^۱

اهمیت عقل و جایگاه آن و نیز رابطه میان آن و دین را می‌توان در آیات و روایات فراوانی مشاهده کرد. در قرآن کریم، ۴۹ بار مشتقات عقل، هیجده بار مشتقات فکر، بیست بار مشتقات فقه و صدها بار علم و مشتقات آن به کار رفته است.

در بسیاری از این موارد، بر روی تعقل و تفکر و فراگیری دانش در موضوعات دینی ترغیب و تأکید شده است. در موارد فراوانی نیز در آیات و روایات، برای آموزه‌ها و مدعیات دینی اقامه دلیل گردیده و از مخالفان نیز با جملاتی شبیه «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» درخواست شده برای مدعیات خویش اقامه برهان کنند. در نصوص دینی، از عقل به عنوان «حجت باطنی» خدا در کنار حجت ظاهری (پیامبران) او یاد شده است. این گونه تعبیرات، نشان‌دهنده دیدگاه اسلام در مورد عقل است.

ما در این پژوهش در پی آنیم که به واکاوی نسبت عقل و دین در نظر برخی از صاحب‌نظران و فیلسوفان اسلامی بپردازیم. شخصیت‌های مورد نظر ما، صدرالمتألهین شیرازی(ره)، علامه طباطبایی(ره)، شهید آیت‌الله مطهری(ره)، آیت‌الله مصباح یزدی و

۱. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۸، ص ۳۰۳.

آیت‌الله جوادی آملی هستند. وجه اشتراک این بزرگواران، حکمت متعالیه است. صدرالمتهلین، مؤسس حکمت متعالیه به شمار می‌آید و بقیه از پیروان آن هستند. البته معنای این سخن این نیست که پیروان حکمت متعالیه، منحصر در این تعدادند که یقیناً چنین نیست.

نکته‌ای که تذکرش لازم است اینکه نوشتار ما، گشت و گذری در آثار این بزرگواران است برای دستیابی به مباحثی که با موضوع مورد نظر ما (نسبت عقل و دین) ارتباط دارد. در این خصوص تذکر سه نکته را ضروری می‌دانیم:

الف) ما در این بحث، مدعی احصای این مباحث در آثار این شخصیتها نیستیم. به یقین مباحث مربوط، بسیار بیش از اینهاست.

ب) همه مباحث مورد گزینش، لزوماً مباحثی نیست که ارتباط مستقیم با مبانی حکمت متعالیه دارد؛ زیرا غرض در این بحث، بررسی رابطه عقل و دین در آثار آنها بوده، نه بررسی عقل و دین در خصوص حکمت متعالیه.

ج) ما در این پژوهش، صرفاً به نقل مباحث و دیدگاه‌های این شخصیتها بسنده نکردیم، بلکه تا حدودی به نقد و ارزیابی مباحث و دیدگاه‌ها نیز پرداخته‌ایم و مایل نبوده‌ایم نوشتار خود را صرفاً در حد نقل دیدگاه‌ها فروکاهیم.

S3NIKZAD ۱۳۸۵/۱۲/۶

پیشینه بحث نسبت عقل و دین در تاریخ اسلام

هر چند در آیات و روایات بر روی اعتبار و حجیت عقل تأکید فراوان رفته است، اما در تاریخ اسلام، فرقه‌ها یا شخصیت‌هایی پدیدار شده‌اند که در اعتبار عقل تردید یا آن را انکار کرده‌اند و بر همین اساس، به کارگیری عقل را در معارف و آموزه‌های دینی سخت مورد تخطئه و نکوهش قرار داده‌اند. از قرن دوم هجری، گروهی به نام اهل‌الحديث ظهور کرده‌اند که به طور کلی با بحث‌های عقلی در مسائل دینی - حتی در اصول عقاید اسلامی - مخالف بوده‌اند و آن را بدعت و حرام می‌دانستند. در نگاه این گروه، هر گونه سؤال و چون و چرا در مسائل دینی ممنوع است. این گروه، هم با فرقه معتزله و هم فرقه اشاعره سر ناسازگاری دارند؛ زیرا این دو گروه به مباحث عقلی تمایل زیادی نشان می‌دادند. اهل حدیث به حرمت منطق، کلام و فلسفه فتوا داده‌اند. در رأس اهل حدیث احمد بن حنبل - رئیس حنبلی‌ها - و مالک بن انس - رئیس مالکی‌ها - را می‌توان نام برد.

ابن تیمیه که در سالهای ۶۶۱-۷۲۸ قمری می‌زیسته و تألیفات فراوانی دارد، از طرفداران جدی اهل حدیث بوده، بر حرمت کلام و منطق فتوا داده است. جلال‌الدین سیوطی نیز از همین گروه است و کتابی در این زمینه به نام *صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام* نوشته و در آن به نکوهش گرایش به منطق و کلام پرداخته است. او در این کتاب، نام تعدادی از شخصیت‌هایی را که دیدگاه منفی و بدبینانه‌ای راجع به منطق، کلام و مباحث عقلی داشته‌اند آورده است.^۱

دیدگاه اهل حدیث این است که باید به ظواهر آنچه در احادیث آمده، پایبند بود و از به کارگیری تأویل و توجیه عقلی پرهیز کرد. این گروه به نقد و بررسی احادیث روی خوش نشان نمی‌دهند. به همین دلیل، بدون هیچ‌گونه توجیه و تأویل، روایاتی را می‌پذیرند که

۱. ر.ک: مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۲۶.

مضامین آنها به ظاهر نامعقول است و مواضع خود را بر اساس آنها اعلام می‌دارند (به یادداشت ۱ مراجعه کنید).

برای نمونه، در کتاب السنه احمد بن حنبل، رئیس گروه اهل حدیث و کتاب التوحید ابن خزیمه، روایاتی آمده است که نشان می‌دهد خداوند دارای دست، پا و دو بازو، انگشتان، سینه، صورت، دو چشم، نفس و... است. برخی از اعتقادات اهل حدیث بر اساس تجمّد به این گونه احادیث به شرح زیر است:

۱. خداوند در قیامت با قیافه‌ای شبیه قیافه انسان دیده می‌شود؛
۲. خداوند بر روی عرش در آسمان استقرار دارد؛
۳. همه خوبی‌ها و بدی‌های انسان به قضا و قدر و اراده الهی است؛
۴. انسان مجبور است و اختیاری در افعال خود ندارد؛
۵. همه صحابه پیامبر اکرم (ص) بدون استثنا عادلند؛
۶. اطاعت سلطان، اعم از عادل و جائر و فاسق و مؤمن واجب است؛
۷. خلافت خلفا بر اساس تقدم و تأخر در فضیلت در دین بوده و تفاضل آنها به همان ترتیب خلافت آنهاست.^۱

به اهل حدیث، اهل السنه، حنابله و سلفیه نیز گفته می‌شود. در برابر اهل حدیث که هر گونه بحث عقلی و کلامی را بدعت و حرام می‌دانستند، معتزله قرار داشتند. مهم‌ترین ویژگی معتزله، طرح مباحث آزاد عقلی در معارف و اعتقادات دینی بوده است. در حقیقت روش اعتزال، همان به کارگیری نوعی منطق و استدلال در فهم و درک اصول اعتقادی دین است. آنها به حجیت، حریت و استقلال عقل عقیده داشتند. معتزله، علاقه عمیقی به فهم اسلام و تبلیغ و ترویج آن و دفاع از آن در مقابل دهریان، یهود، نصارا، مجوس، صابئان، مانویان و... داشتند و حتی مبلغ تربیت می‌کردند و به اطراف و اکناف می‌فرستادند.

معتزله نه تنها در مباحث اعتقادی به حجیت و حریت عقل عقیده داشتند، در مباحث عملی و اخلاقی نیز قائل به حسن و قبح عقلی بودند. آنها چنین عقیده داشتند که اشیا و افعال در ذات خود دارای حسن و قبحند و عقل نیز می‌تواند تا حدود زیادی حسن و قبح افعال را

۱. رضا، اضواء، ص ۲۳؛ به نقل از جعفر سبحانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۰.

شناسایی کند. از این گذشته، این گروه معتقد بودند که ما می‌توانیم قرآن را با عقل تفسیر کنیم و به همین دلیل، باید آیاتی را که معانی‌شان در ظاهر با عقل سازگاری ندارد، بر اساس عقل تأویل و توجیه کنیم.

افزون بر اینها، این گروه در تعارض حدیث با عقل، طرف عقل را مقدم می‌دانستند و نیز نقد صحابه پیامبر را جایز و بلکه لازم می‌پنداشتند و به عدالت همه صحابه پیامبر معتقد نبودند.

معتزله در بسیاری از موارد با اهل حدیث، مواضع و دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. این گروه به دلیل عقیده به توحید صفاتی و عدل خداوند، به اهل توحید یا عدلیه معروف شدند. پیدایش فرقه معتزله، در اواخر قرن اول هجری یا اوایل قرن دوم هجری صورت گرفت. در رأس این فرقه، واصل بن عطاء قرار دارد. او بود که اعتزال را به صورت یک مکتب کلامی عرضه کرد. واصل در سال ۸۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۳۱ هجری درگذشت. پس از او، نوبت به عمرو بن عبید رسید که برادر زن و شاگردش بود. وی نظریات واصل را توسعه داد و تکمیل کرد. پس از او، ابوالهذیل علاّف و ابراهیم نظّام ظهور کرده‌اند که هر دو از شخصیت‌های بارز معتزله به شمار می‌آیند. جاحظ، ادیب و نویسنده معروف و صاحب کتاب *البيان والتبيين* که در قرن سوم هجری می‌زیسته نیز یکی دیگر از شخصیت‌های مهم معتزله به شمار می‌آید. برخی دیگر از شخصیت‌های معتزله به قرار زیر است:

ابوالقاسم بلخی معروف به کعبی متوفای ۲۱۷ هجری، ابوعلی جبّائی متوفای ۳۰۳ هجری، ابوهاشم جبّائی پسر ابوعلی جبّائی، قاضی عبدالجبار متوفای ۴۱۵ هجری، ابوالحسین خیاط، صاحب بن عبّاد، زمخشری متوفای ۵۸۲، ابوجعفر اسکافی، احمد بن ابی‌دؤاد، معمر بن عبّاد السّلمی، بشر بن المعتمد و....

تا حدود اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، مکتب کلامی معارضی با معتزله وجود نداشت. در حدود اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، شخصیتی به نام ابوالحسن اشعری که سالها نزد قاضی عبدالجبار معتزلی مکتب اعتزال را فراگرفته و در آن صاحب نظر شده بود، از مکتب اعتزال روگردانید و به مذهب اهل السنه و اهل الحدیث روی آورد. او توانست اصول این گروه را بر پایه‌های استدلالی بنا نهد و آنها را به صورت یک مکتب کلامی و استدلالی عرضه کند. ابوالحسن اشعری بر خلاف قدمای اهل حدیث، بحث و استدلال عقلی را در اصول دین جایز شمرد و از قرآن و سنت بر مدعای خویش دلیل آورد.

او کتابی دارد به نام رساله فی استحسان الخوض فی علم الکلام. از این زمان، اهل حدیث به دو دسته تقسیم شدند: حنابله یعنی تابعان احمد بن حنبل که بحث و استدلال عقلی را در اصول دین حرام می‌دانستند، و اشاعره یعنی پیروان ابوالحسن اشعری که علم کلام و مباحث عقلی را در عقاید دینی جایز می‌دانستند.

پس از ابوالحسن اشعری (متوفای حدود ۳۳۰ هجری) شخصیت‌های بارزی در این مکتب ظهور کرده‌اند؛ مانند:

قاضی ابوبکر باقلانی معاصر شیخ مفید و متوفای ۴۰۳ هجری، ابواسحاق اسفراینی، امام الحرمین جوینی (استاد غزالی)، امام محمد غزالی متوفای ۵۰۵ هجری و امام فخرالدین رازی.

البته مکتب اشعری به تدریج تحولاتی یافت و به‌ویژه در دست غزالی، رنگ کلامی خود را کمی باخت و رنگ عرفانی به خود گرفت. در حقیقت مکتب غزالی، ترکیبی بود از مشرب کلامی اشعری و مشرب عرفانی که از اندیشه‌های افلاطونیان نیز متأثر بوده است. به تعبیر روشن‌تر، دیدگاه غزالی در باب عقل این است که عقل تنها در پرتو شرع و ایمان دینی می‌تواند توفیق درک حقایق را پیدا کند. بر همین اساس، او معتقد بود که فلسفه و عقل محض نمی‌تواند درک حقایق را نصیب انسان سازد. معرفت حقیقت، از راه شرع و شهود باطنی میسر است. عقل می‌تواند تحت نظارت شرع و کشف عرفانی تا حدودی راهنمای انسان باشد. به همین دلیل، غزالی در کتاب تهافت الفلاسفه و المنقذ من الضلال، حملات شدیدی به فیلسوفان دارد و بسیاری از اعتقادات آنها را نقد می‌کند و بلکه برخی از معتقدات آنها را کفر می‌داند.

کلام اشعری به وسیله امام فخر رازی به فلسفه نزدیک شد و بحث‌های عقلی و استدلالی در آن پررنگ‌تر گردید. بعدها که خواجه نصیر طوسی کتاب تجرید الاعتقاد را نوشت، کلام بیش از نود درصد رنگ فلسفی به خود گرفت. پس از آن، همه متکلمان اعم از اشعری و معتزلی، از همان راهی رفتند که این فیلسوف و متکلم بزرگ شیعی رفتی بود.^۱

دیدگاه شیعه در مورد رابطه عقل و دین و به کارگیری عقل در اعتقادات دینی، به دیدگاه معتزله نزدیک بوده است. طرح مباحث عمیق الهی از سوی پیشوایان معصوم(ع) و در رأس

۱. ر.ک: مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۰۱-۶۵ و ج ۶، ص ۸۸۳-۸۸۷.

آنها حضرت علی(ع)، باعث شد که عقل شیعی از دیرزمان به صورت عقل فلسفی و استدلالی درآید. ذخایر علمی ارزشمندی که از پیشوایان دینی شیعه به جای مانده، باعث شده است که علمای شیعه در مباحث اعتقادی دین، به مباحث عقلی و استدلالی روی آورند. علامه طباطبایی در این رابطه می‌نویسد:

در پیشرفتی که تدریجاً نصیب مبحث کلامی شد و در قرن دوم و اوایل قرن سوم با شیوع مذهب اعتزال به اوج ترقی رسید، پیوسته علما و محققین شیعه که شاگردان مکتب اهل بیت بودند، در صف اول متکلمین قرار داشتند.

گذشته از اینکه سلسله متکلمین اهل سنت، از اشاعره و معتزله و غیر ایشان به پیشوای اول شیعه، «علی» می‌رسد، کسانی که به آثار صحابه پیغمبر اکرم(ص) آشنایی دارند، خوب می‌دانند که در میان این همه آثار که از صحابه در دست است، حتی یک اثر که مشتمل به تفکر فلسفی باشد نقل نشده. تنها امیرالمؤمنین(ع) است که بیانات جذّاب وی در الهیات، عمیق‌ترین تفکرات فلسفی را دارد. صحابه و علمای تابعین که به دنبال صحابه آمده‌اند و بالاخره عرب آن روز، به تفکر آزاد فلسفی هیچ‌گونه آشنایی نداشتند و در سخنان دانشمندان دو قرن اول هجری، نمونه‌ای از کنجکاوی فلسفی دیده نمی‌شود. تنها بیانات عمیق پیشوایان شیعه و بالخصوص امام اول و هشتم شیعه است که ذخایر بی‌کرانی از افکار فلسفی را داراست و آنان می‌باشند که گروهی از شاگردان خود را با این طرز تفکر آشنا ساختند.

... شیعه چنانکه در آغاز برای پیدایش تفکر فلسفی عاملی مؤثر بود، در پیشرفت این گونه تفکر و ترویج علوم عقلیه نیز رکنی مهم به شمار می‌رفت. از این روی، با اینکه با رفتن «ابن‌رشد» فلسفه از میان اکثریت تسنّن رفت، هرگز از میان شیعه نرفت و پس از آن نیز فلاسفه‌ای نامی مانند «خواجه طوسی» و «میرداماد» و «صدرالمتألّهین» به وجود آمده، یکی پس از دیگری در تحصیل و تحریر فلسفه کوشیدند... همه این علوم و به ویژه فلسفه الهی، در اثر کوشش خستگی‌ناپذیر شیعه پیشرفت عمیق کرد؛ چنانکه با سنجش آثار خواجه طوسی و شمس‌الدین ترکه و میرداماد و صدرالمتألّهین با آثار گذشتگان روشن است.

چنانکه عامل مؤثر در پیدایش تفکر فلسفی و عقلی در میان شیعه و به وسیله شیعه در میان دیگران، ذخایر علمی بوده که از پیشوایان شیعه به یادگار مانده، عامل مؤثر در بقای این طرز تفکر در میان شیعه نیز همان ذخایر علمی است، که پیوسته شیعه به سوی آنها با نظر تقدیس و احترام نگاه می‌کند. برای روشن شدن این مطلب، کافی است ذخایر

علمی اهل بیت(ع) را با کتب فلسفی که با مرور تاریخ نوشته شده بسنجیم؛ زیرا عیاناً خواهیم دید که روز به روز فلسفه به ذخایر علمی نامبرده، نزدیک تر می شد تا در قرن یازدهم هجری، تقریباً به همدیگر منطبق گشته و فاصله‌ای جز اختلاف تعبیر در میان نمانده است.^۱

۱. طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۱۰۲-۱۰۵.

عقل و دین در مکتب صدرالمتألهین (ره)

گفتار اول: مباحث کلی

۱. معنای عقل و دین

نخستین مسئله‌ای که در مورد رابطه عقل و دین در نگاه ملاصدرا مطرح می‌شود، معنای عقل و دین در نگاه ملاصدراست. صدرالمتألهین در کتاب گرانسنگ شرح اصول کافی، ذیل روایت «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»، به معانی مختلف «عقل» اشاره کرده است.

خلاصه سخن ملاصدرا این است که لفظ عقل بر معانی مختلف به شرح زیر اطلاق می‌گردد:

۱. قوه عاقله که وجه ممیز انسان و حیوان است. عقل به این معنا هر چند در همه افراد انسان وجود دارد، در همگان به یک اندازه نیست، بلکه دارای مراتب تشکیکی شدت و ضعف است.

۲. عقل به معنای علم به بدیهیات، مسلمات و مشهورات. عقل به این معنا، مراتب شدت و ضعف ندارد؛ به این معنا که اگر کسی برخی از بدیهیات و مشهورات را بداند، بقیه را نیز می‌داند.

۳. عقل به معنای نیرو یا حالتی در نفس که از راه تجربه‌های عملی و ملاحظه دیدگاه‌ها و رفتارهای مختلف به تدریج حاصل می‌شود. در عرف مردم، به انسان آزموده و کار دیده عاقل گفته می‌شود. عقل به این معنا دارای مراتب شدت و ضعف است.

۴. عقل به معنای خوب فهمیدن و زود رسیدن به مطلب و سرعت در درک اموری که سزاوار است انجام یا ترک شود، هر چند مربوط به امور دنیوی و خواسته‌های نفسانی باشد. در عرف مردم، به کسی که خوب مسائل را می‌فهمد و تحلیل می‌کند، عاقل گفته می‌شود. لذا به معاویه، عاقل می‌گویند. اما در نگاه روایات و اهل حق و حقیقت به چنین کسی عاقل

نمی‌گویند. عاقل کسی است که مصالح واقعی و اخروی خود را خوب بفهمد و از شهوت و شهرت و شیطنت پرهیز کند. مقصود از عقل در روایات ما، از جمله روایت «العقل ما عید به الرحمن و اکتسب به الجنان»، همین معناست.

۵. عقل به آن معنایی که در کتاب النفس آمده که دارای مراتب چهارگانه عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل مستفاد و عقل بالفعل است.

۶. عقل به معنای موجود مجرد تام که مادی نیست و ویژگی‌های ماده و مادیات را ندارد، در برابر موجود مادی و مثالی...^۱

می‌توان گفت معنای اصلی عقل، همان معنای اول است و بقیه از لوازم و نتایج آن است. مؤید این مطلب، سخن امام محمد غزالی است. وی پس از ذکر معانی چهارگانه عقل (قوه عاقله، علم به بدیهیات و مشهورات، علمی که از راه تجربیات حاصل می‌شود و قوه‌ای که انسان بتواند عواقب و پیامدهای امور را به درستی شناسایی کند و جلوی شهوت‌های زودگذر خود را بگیرد) و پس از بیان اینکه مقصود از عقل در روایات ما، معنای چهارم عقل است، می‌گوید:

بهتر این است که گفته شود لفظ عقل در اصل لغت و استعمال، اسم همان قوه عاقله است که به صورت یک گزینه در نهاد انسان وجود دارد و اگر به برخی از علوم و دانستنی‌ها عقل اطلاق می‌گردد، از این بابت است که این علوم، ثمره و میوه آن قوه و گزینه است؛ همان‌گونه که درخت با میوه‌اش شناخته می‌گردد. برای مثال، گفته می‌شود علم همان خشیت است و عالم کسی است که دارای خشیت الهی است. در اینجا خشیت، ثمره علم است و به نحو مجاز علم بر آن اطلاق می‌گردد.

به تعبیر دیگر، گویا این علوم به صورت فطری در آن قوه و گزینه وجود دارند و در صورت پیدا شدن عاملی، آشکار می‌گردند و گویا این علوم از خارج بر او وارد نمی‌شوند، بلکه در نهاد آن قوه پنهانند و بعداً آشکار می‌گردند؛ همانند آبی که در عمق زمین وجود دارد که با حفر چاه آشکار می‌گردد، یا همانند روغن در بادام یا گلاب در گل...^۲

مقصود از دین در این بحث، دین به معنای عام لغوی یا اصطلاحی نیست، بلکه مقصود از دین، دین الهی و آسمانی و مشخصاً دین اسلام و مضامین متون دینی (کتاب و سنت) است. با عنایت به اینکه شرایع الهی پیشین به صورت دست نخورده در اختیار ما نیست، قهراً

۱. ملاصدرا، شرح اصول کافی، ص ۱۸-۲۰.

۲. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۸۱-۸۴.

ارزیابی توافق یا عدم توافق آن با عقل در توان ما نخواهد بود. بنابراین، مشخصاً مقصود از دین در عنوان بحث، دین اسلام است. در عبارتی کوتاه می‌توان مقصود از دین را در اینجا «ما جاء به النبی (ص)» دانست. با توجه به اینکه آنچه از طرف امامان معصوم (ع) به ما رسیده، همان چیزی بوده است که از سوی پیامبر (ص) به ودیعت به آنها داده شد تا در جای خود به مردم ابلاغ کنند، قهراً می‌توان آنها را نیز در عنوان «ما جاء به النبی» جای داد.

۲. نسبت عقل و دین

صدرالمتهلین در بسیاری از موارد، به صورت صریح و روشن دیدگاه خود را در مورد رابطه عقل و دین بیان کرده است. ما در اینجا به پاره‌ای از این موارد اشاره می‌کنیم. در نگاه صدرالمتهلین، از یک طرف عقل و دین مؤید همدیگر و از طرف دیگر مکمل همدند. هرگز میان دین حقیقی و مضامین درست و واقعی کتاب و سنت، با احکام و مدرکات عقلی تنافی و ناسازگاری نیست. صدرا در همین رابطه می‌گوید:

بهره بیشتر مردم از سمعیات (مسائل شرعی و نقلی) بیش از عقلیات است... پس باید برای این مطلب (اثبات تجرد نفس) ادله‌ای شرعی ذکر کنیم تا دانسته شود که شرع و عقل در این مسئله با هم توافق و تطابق دارند؛ همان‌گونه در بقیة مسائل فلسفی و عقلی با هم تطابق دارند. منزّه است شریعت پاک حقه الهیه از اینکه احکام و آموزه‌های آن، با معارف یقینی ضروری ناسازگار باشد و نابود باد فلسفه‌ای که قوانین آن با کتاب و سنت سازگار و همراه نباشد.^۱

صدرا در این عبارت صریح و روشن، اعتقاد خود را در تطابق همیشگی عقل و دین بیان و ادعا می‌کند که هیچ آموزه دینی، با هیچ معرفت عقلی یقینی ناسازگاری ندارد. بنابراین، اگر در پاره‌ای از موارد، ناسازگاری مشاهده شود، یا باید در عقلی بودن آن شک و تردید کرد، یا برداشت و فهم خودمان از کتاب و سنت تردید و تأمل روا داریم، یا در حکم به ناسازگاری میان آن دو بیشتر تأمل کنیم.

صدرالمتهلین، ویژگی اهل حق و یقین و معرفت را در این می‌داند که به همگامی و هماهنگی عقل و دین تفتن یافته و از هرگونه افراط و تفریط در نادیده انگاشتن سهم هر یک از این دو می‌پرهیزند. وی درباره این گروه چنین می‌گوید:

پس اینان به سبب پیروی این حجتها و براهین الهی و نیز در دنباله روی از خاندان وحی

۱. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۸، ص ۳۰۳.

و نبوت... به رازهای علم و یقین هدایت و راهنمایی گردیده و با بصیرتهای خود، انوار کتاب نورانی و اخبار معصومان را ادراک نموده و با عمق وجود خود به راههای تلفیق و هماهنگی میان مقتضای شرایع و موجبات عقول، آگاهی و اطلاع یافته و به این حقیقت رسیدند که اختلاف و تضادی میان شرع و عقل نبوده و دانستند که هر کس از اهل ظاهر (حشویه)، جمود بر تقلید و پیروی از ظواهر را واجب بداند، جز از سستی عقل و کمی بینش نبوده، و هر کس از متفلسفان و غالیان معتزله در دخالت و نقش عقل زیاده‌روی نماید، تا آنجا که با دستورات قطعی شرعی برخورد پیدا کند، جز زشتی باطن خود را به ارمغان نیاورده است. پس رغبت آنان به کوتاهی، و میل اینان به زیاده‌روی است و هر دو از دوراندیشی و احتیاط به دور است. بلکه در قواعد اعتقاد، میانه‌روی و استواری بر صراط مستقیم واجب است و هر دو طرف آن، نکوهیده و ناپسند است. چگونه کسی که به تقلید اثر و خبر قانع شده و راههای بحث و نظریات علمی را انکار می‌کند، راه می‌یابد؟ آیا نمی‌داند که شرع را جز سخن پیامبر، مستند و دلیلی نیست؟ و برهان عقلی، آن را تصدیق و تأکید کرده است. چگونه به راه راست هدایت می‌یابد، کسی که عقل تنها را پیروی کرده و بدان بسنده نموده و از نور شرع نه نوریاب گشته و نه بدان بینش یافته است؟ کاش می‌دانستم هنگامی که ناتوانی و بیچارگی (در استنباط احکام) وی را فراگرفت چگونه به دامن عقل می‌آویزد؟ آیا نمی‌داند که بهره عقل پیش از آن که به نور شریعت هدایت یابد بسیار کم، و جولانگاهش تنگ و مختصر است؟ یقیناً زیان دیده است و به دامن گمراهی‌ها چنگ زده است کسی که میان عقل و شرع، آشتی و الفت ایجاد نکند. مثال عقل، چشم سالم از آسیبها و دردهاست و مثال قرآن، خورشید است که نورش پخش و منتشر است. پس سزاوار است کسی که به یکی از این دو از دیگری بی‌نیازی می‌جوید، در امواج گمراهی دست و پا زند.

کسی که از عقل روی گرداند و به نور قرآن و خبر، بسنده کند، همانند کسی است که خود را در معرض خورشید قرار داده اما چشمان خود را بسته است که در حقیقت فرقی میان او و شخص نابینا نیست. عقل همراه شرع «نُورٌ عَلٰی نُورٍ» است... توفیق جمع بین شرع و عقل، هیچ گروهی را جز این گروه (شیعه امامیه) میسر نشد. چون اینان انوار علم و حکمت را از کانون نبوت و ولایت فرا می‌گیرند و دنباله‌رو امامان و صاحبان عصمت و پاکدامنی‌اند.^۱

۱. همو، شرح اصول کافی، اول کتاب الحججه، ص ۴۳۸.

صدرالمتهلین در شرح اصول کافی در ذیل این روایت: «کسی که برای من بر یکی از صفات خوب استوار باشد، بپذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم، ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمی‌پوشم؛ زیرا جدایی از دین، جدایی از امنیت است و زندگی با هراس گوارا نباشد و نداشتن عقل، نداشتن زندگی است و تنها با مردگان مقایسه شوند و بس»، شرح زیبایی در مورد جایگاه عقل و دین بیان می‌کند که بخشی از آن چنین است:

اصل عقل به منزله حیات در جهان دیگر است و نسبت آن با دیگر خصال نیکو، مانند نسبت قلب است در برابر دیگر اعضای بدن، و نسبت دین به آن، مانند نسبت امنیت و سلامت در بدن است. هر کس فاقد عقل باشد، در آخرت مانند کسی است که در این دنیا حیات نداشته باشد. در این صورت با حصول شدن هیچ‌یک از خصال نیکو، فایده‌ای برای او باز نمی‌شود، همان‌گونه که با حصول اعضا برای کسی که فاقد حیات است، فایده‌ای بار نمی‌شود و به جرگه جمادات ملحق می‌شود و جز با مردگان مقایسه نگردد.

کسی که دین را رها کند، هر چند دارای عقل باشد، مانند انسان زنده‌ای است که اعضای او را بریده باشند. چنین شخصی با اینکه باقی است، اما دارای حیات گوارا و زندگی خوش نیست و پیوسته با درد و رنج و سختی دمساز است. همان‌گونه که ممکن است کسی در دنیا زنده و تندرست و دارای اعضای سالم باشد و همین امر، باعث تدارک و جبران چیزهای دیگری که ندارد بشود، به همین صورت اگر کسی دارای عقل و دین باشد و از یک خصلت خوب برخوردار باشد، ممکن است خداوند در آخرت از گناهانش بگذرد و از بدی‌هایش درگذرد و فقدان بسیاری از خصال نیکوی دیگر را صرف نظر کند و او را وارد آتش نسازد و عذاب نکنند... پس مقصود امام این است که کسی که به همراه عقل و دین، یک خصلت نیکو داشته باشد، به آتش عذاب نخواهد شد و بلکه همه گناهانش آمرزیده می‌گردد.^۱

در نگاه صدرالمتهلین، ارتباط عقل و دین به گونه‌ای است که به عنوان دو حجت الهی مطرح می‌شوند: یکی حجت ظاهری و دیگری حجت باطنی، که هر دو در یک راستا ایفای نقش می‌کنند. وی در شرح روایت مروی از امام صادق (ع) که فرمود: «حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا، عقل است» می‌نویسد:

مراد امام از «حجت خدا بر بندگان»، همان حجت ظاهری است که به دلیل نارسایی

۱. همان، ص ۱۱۷، ذیل حدیث ۳۰، کتاب العقل و الجهل.

عقول از رسیدن به درجه خودکفایی، از طرف خداوند داده شده است. این حجت ظاهری، چیزی جز پیغمبر فرستاده شده از سوی خداوند در ظاهر، همراه با معجزات و نشانه‌های روشن و آشکار نیست.

مراد امام از «حجت میان بندگان و خدا»، همان حجت باطنی است؛ زیرا انبیا بر مردم فرستاده شدند و شرایع و کتابها تا آنجا که امکان داشت (یعنی حجت‌های خارجی از پیغمبر و کتاب و شریعت) برایشان فرستاده شد. بعد از آن، بین مردم و خدا، حجتی جز حجت باطنی که همان عقل است باقی نماند.

حاصل آن که حجت دوتاست: حجت داخلی و حجت خارجی. مردم یا اهل بصیرت عقلی‌اند یا اهل حجاب. حجت بر غیر اهل بصیرت، همان حجت خارجی است؛ زیرا نابینا در راه رفتنش به عصا کش خارجی نیازمند است که از او در هر گام تقلید و پیروی کند. اما حجت بر اهل بصیرت، که از پیروی حجت خارجی بهره‌مندند، نور بصیرت داخلی است. این گروه به واسطه نور بصیرتشان راه خداوند را با عقول خود می‌پیمایند که از مشکلات نبوت مشتعل و از انوار کتاب و سنت تابناک است. لذا برای سلوک این راه نیازی ندارند در هر گام که برمی‌دارند، هدایت‌کننده و حجت خارجی دست آنها را بگیرد، بلکه حجت خدا بر آنان، بصیرت و نور و هدایت عقلی‌شان است.^۱

او در جای دیگر درباره این دو حجت (ظاهری و باطنی) می‌گوید:

دانستی که حجت دوتاست: حجت باطنی و حجت ظاهری. اما حجت باطنی عبارت است از نور درخشنده قدسی و برهان تابناک عرش، که از افق برین می‌تابد و بدان تابش، چشم قلب را نورانی می‌کند و حالات آغاز و انجام (مبدأ و معاد) بر انسان کشف می‌شود و به راه حق و سلوک جهان آخرت هدایت پیدا می‌کند و از عذاب روز رستاخیز، رهایی می‌یابد و حکمت رسالت و بعثت را می‌فهمد. پس این حجت، رسول داخلی است که نفس و قوای او که از جهان دیگر و عالم غیب بی‌خبرند و به اهداف دنیا و خواسته‌های آن روی آورده‌اند و در بند زنجیرهای وابستگی‌ها و شهوات گرفتارند، تسلیم این نور می‌شوند و بر فرمان او گردن می‌نهند. لذا از جایگاه خود کنده شده، به واسطه پیروی روح، به منازل قرب و رحمت و راحت و خشنودی الهی بالا می‌روند و از شکنجه جدایی و دوری و آزار گناهان و سرکشی‌ها رهایی می‌یابد.

اما حجت خارجی، عبارت است از انبیا، با معجزات ظاهرشان و امامان، با کرامت

۱. همان، ص ۱۱۲-۱۱۳، ذیل حدیث ۲۲.

آشکارشان. و خود می‌دانی آن کسانی که در باطن و قلب خود، نور و حجتی از طرف حق مشاهده کنند، وجودشان بسیار اندک است و در میان مردمان، حکم گوگرد سرخ را دارند. و چه خوب گفته‌اند: حضرت حق برتر از آن است که آب‌شخور هر واردی (تشنه‌ای) قرار گیرد یا بر او جز یکی پس از یکی (نوادری از افراد) آگاهی یابد. پس تمامی خلق جز اندکی، بقیه نیاز به حجت ظاهری دارند که یا رسول باشد یا امامی از سوی او.^۱ در نگاه صدرالمتهلین، عقل در صورتی که با نور الهی تأیید شده باشد، می‌تواند همه آنچه را دین به انسان توصیه می‌کند بفهمد؛ یعنی می‌تواند راه مستقیم را بازشناسی کند و خود را از شقاوت و ظلمت رهایی دهد و به سرمنزل مقصود برساند. وی در ذیل این روایت پر مغز «پایه و مایه انسان عقل است و هوش و فهم و حفظ و علم، از عقل سرچشمه می‌گیرد. انسان به واسطه عقل کمال می‌یابد و او راهنما، بیناکننده و کلید کار اوست. پس چون عقلش از نور الهی یاری و تأیید یابد، دانشمند و حافظ و متذکر و باهوش و فهمیده باشد. پس به واسطه آن بدانند چگونه و چرا و کجاست...» می‌نویسد:

امام (ع)، نخست بیان داشت که اصل و اساس انسان (اصل و اساسی که همه احوال و اوصاف و کمالات انسان از آن سرچشمه می‌گیرد) عقل اوست و آن را به واسطه آثار و لوازمش، روشن ساخت به اینکه عقل، مکمل انسان و دلیل و حجت سود یا زیان اوست. عقل، انسان را در شناخت اشیا آن گونه که هستند آگاه می‌گرداند و کلیدی برای او در راه گشودن دروازه‌های علم و رحمت است. البته در صورتی که عقل تأیید و تقویت شده باشد و اشاره فرمود که این تأیید با نور است و معلوم است که این نور از سنخ و نوع ملکوت اعلاست، نه از انوار محسوسی که در عالم ظلمات موجودند... . عقل، یاری شده به نور بصیرت علمی، یعنی علم به خدا و روز رستاخیز چیزی است که انسان به واسطه آن به سکون راه الهی هدایت می‌گردد و توانایی رهایی از دوزخ و نجات از عذاب سختی را که سرچشمه آن دوری از عالم رحمت و خشنودی خدا و پوشیدگی از حق و فروافتادن به عالم غضب و آتش است، پیدا می‌کند... . انسان از طریق این عقل، چگونگی سلوک راه آخرت را می‌فهمد و نیز علت آن سلوک را که عبارت از درخواست خارج شدن از نقص به سوی کمال، و از پستی به شرف، و از شقاوت به سعادت، و از ظلمات به نور است می‌فهمد و نیز سمت و سوی آخرت و منازل و راه مستقیم آن را می‌داند و همین‌گونه پیشوایان هدایت را از پیشوایان گمراهی، و معلم خیرخواه را از گمراه‌گر خائن باز

۱. همان.

می‌شناسد... چون عاقل یاری شده به نور، این امور را دانست... ناگزیر است در یگانگی خداوند از جهت باطن و قلب بدون آمیزش ریا یا هدفی دیگر، خالص شود و در ظاهر و باطن به طاعت و بندگی اعتراف کند و به واسطه باطن و ظاهر و نفس و بدن و قلب و کالبد خود، در شمار خدمتگزاران و عبادت‌کنندگان او درآید و عارف به حق او گردد و در ریای معرفت و طاعت او غرق شود، تنها او را جوید و از غیر او روی گرداند. چون این عمل را انجام داد و بر آن پایداری نمود، آنچه از دست او به واسطه کوتاهی و تفریط در مورد خداوند رفته، با توبه و فروتنی و خواری تلافی می‌کند و بر آنچه در آینده از مرگ و برانگیختن و آنچه بعد از آنهاست، با قلب سالم و باطن درست و نفس خاشع در برابر خدا وارد می‌شود و بر بلای او صابر و بر نعمتهایش شاکر خواهد بود. برای عارف به او و عاشق آن حضرت و طالب آنچه نزد اوست، نعمتهای دائم و سرور پیوسته و حضور در بهشت و راحتی و رحمت و خشنودی رحمان است. چون او را این مقام حاصل آید، حقیقت آنچه اکنون در آن است (یعنی ماهیت این جهان) را خواهد دانست. نیز علتی را که برای آن از عالم بالا به این منزل پایین هبوط کرده، خواهد دانست و نیز خواهد دانست که از چه عالمی به این عالم آمده است و به چه عالم پس از این عالم باز خواهد گشت... شناخت تمام اینها، از یاری و تأیید عقل است؛ عقلی که به نور علم و بصیرت، تابناک و روشن شده است. چون بدین نور، ذات او از نقص و نارسایی خارج می‌شود و به سوی خداوند با گامهای ایمان و بندگی می‌شتابد و با دو بال علمی و عملی به فضای عالم قرب و شهود پرواز می‌نماید.^۱

همان‌گونه که از این عبارات استفاده می‌شود، در نگاه صدرا، عقل هدایت شده می‌تواند انسان را به همه مقاصد دین آگاه کند و همان مسیر هدایت او و نیکیبختی را که دین در اختیار او می‌گذارد به او نشان دهد. این عبارات به روشنی تمام دیدگاه صدرا را در هم‌آوایی عقل و دین نشان می‌دهد.

ما در اینجا به همین مقدار از تصریحات کلامی صدرا در مورد نسبت عقل و دین بسنده می‌کنیم و از ذکر عبارات دیگر او در این خصوص چشم می‌پوشیم.

۳. تحلیل و بررسی

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که مقصود صدرا از تصریحات پیشین چیست؟

۱. همان، ذیل حدیث بیست و سوم، ص ۱۱۳.

آیا مقصود این است که آموزه‌های دینی، عقل ستیز نیستند، یعنی میان آموزه‌های دینی و احکام عقل، تضاد و ناسازگاری وجود ندارد، یا اینکه مدّعی صدرای بیش از این است، یعنی بر این عقیده است که آموزه‌های دینی، عقل‌پذیر و قابل اثبات با استدلال‌های عقلی‌اند؟ در حقیقت از عقلی بودن آموزه‌های دینی می‌توان یکی از دو معنا یا هر دوی آنها را اراده کرد. یک معنا این است که میان عقل و دین تضاد وجود ندارد، اعم از اینکه آموزه‌های دینی عقل‌پذیر باشد یا عقل‌گریز. معنای دیگر این است که میان عقل و دین، هماهنگی و همخوانی وجود دارد. هر آنچه دین می‌گوید، عقل نیز بر همان حکم می‌کند و هر آنچه عقل حکم می‌کند، دین نیز همان را می‌گوید. به تعبیر دیگر، آموزه‌های دینی همیشه عقل‌پذیرند، نه عقل ستیز و نه عقل‌گریز.

از عبارات پیشین صدرای، هر دو معنای از عقلی بودن را می‌توان استفاده کرد. در برخی از عبارات، مضامین متون دینی (کتاب و سنت) را از ناسازگاری با احکام قطعی و ضروری عقل تنزیه می‌کند و در برخی از عبارات، بر تطابق و توافق عقل و شرع در همه مسائل نظر می‌دهد. اما با توجه به همه سخنان وی، می‌توان مقصود او را در هماهنگی یا عدم تضاد میان عقل و دین، به این صورت تبیین کرد که میان آموزه‌های قطعی دین و احکام قطعی عقل، ناسازگاری مشاهده نمی‌شود. اما این سخن به معنای این نیست که هر آنچه از ظواهر متون دینی فهمیده می‌شود، با عقل هماهنگی و همخوانی دارد، یا هر آنچه عقل می‌گوید، با آموزه‌های دینی همخوان است؛ زیرا ممکن است از یک طرف، ظواهر دینی بر چیزی دلالت کند که با حکم قطعی عقل، ناسازگاری داشته باشد، اما اگر از جمود بر ظواهر الفاظ و عبارات بپرهیزیم و به ژرف‌نگری بیشتر روی آوریم و به حقیقت مراد شارع دسترسی پیدا کنیم، در آن صورت تضاد و ناسازگاری از میان برخواهد خاست.

از طرف دیگر، ممکن است آموزه‌های قطعی دین با حکم عقلی ناسازگاری پیدا کند، اما با ژرف‌نگری بیشتر متوجه شویم که آنچه حکم قطعی عقل می‌پنداشتیم، بیش از حکم ظنی یا اصلاً حکم عقل نیست، بلکه در حقیقت وهم یا تقلید از شخصیتها یا آبا و نیاکان است.

نکته مهم دیگری که از تصریحات پیشین صدرای می‌توان استفاده کرد این است که عقل و دین، مکمل همدیگر و نیازمند به یکدیگرند؛ نه دین بدون عقل می‌تواند در هدف خود موفق باشد و نه عقل بدون حضور دین می‌تواند بشر را کفایت کند. تشبیهات صدرای در این زمینه گویاست. مثلاً در جایی، عقل را به چشم سالم و دین را به نور خورشید تشبیه کرده